

گفتگوی فرسنگها و نیاز به یک نظام اخلاقی جهانی

کوفی عنان

دیرکل سابق سازمان ملل

مترجم: سیدہ فہیمہ ابراہیمی
کارکنان ارشد مکتب اسلام

پروپش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
مرکز اعلیٰ علوم انسانی

اسلام تنها یکی از ادیان بزرگ جهان نیست (بلکه) این دین در طول تاریخ روح راهبر چندین تمدن بزرگ نیز بوده است.

در دوران شکوهمند خلافت عباسی، زبان عربی، زبان مهم علم آموزی از اسپانیا تا آسیای مرکزی بود و پس از آن، این فرهنگ عظیم در میان مغولان کبیر هند، صفویان ایران و امپراتوری عثمانی وجود داشت.

بدون تردید در گذشته تمدنهای گوناگون زیادی وجود داشت؛ آنها اوج می گرفتند و ساقط می شدند، شکوفا شده و افول می کردند. از اولین نویسندگانی که به درک این مطلب نائل آمد مورخ و فیلسوف بزرگ اسلامی، ابن خلدون بود.

برخی از تمدنهای هر عصر، در بخشهای مختلف جهان می زیستند به گونه ای که یا با یکدیگر تماسی نداشتند و یا ارتباطشان اندک بود. تمدنهای دیگر که با یکدیگر ارتباط داشتند، اغلب اختلاف داشته و در تلاش برای سلطه و یا غلبه بر دیگری بودند.

این شکل دوم از ارتباط و رقابت میان تمدنها، در دو هزاره اخیر متداول تر بوده است. شاید واضح ترین نمونه آن رقابت میان تمدنهای اسلامی و مسیحی بود. این دو تمدن به رغم همه مسائل، روابط نزدیکی با یکدیگر داشتند و هر دو از سنت یکتاپرستی خاورمیانه که مسلمانان آن را دین ابراهیمی می نامند برآمدند.

در جنگهای صلیبی قرون میانه، مسیحیان و مسلمانان به منظور غلبه بر بیت المقدس، شهری که برای هر دوی آنها و همچنین یهودیان مقدس بود، جنگیدند. البته رقابت آنها در ادوار مختلف بر بسیاری از بخشهای جهان از اسپانیا تا اندونزی و از روسیه تا حاشیه صحرای آفریقا، جایی که من از آن آمده ام، تأثیر گذاشت. به هر حال ارتباط آنها تنها به شکل نزاع نبود، در بین آنها تعامل و گفتگو نیز رایج بود به گونه ای که حتی گاه از یکدیگر می آموختند.

در قرون میانه، مسیحیان از مسلمانان، علوم بسیاری همچون: پزشکی، علوم طبیعی و ریاضیات را آموختند. حتی آثار فلاسفه یونان باستان که در قرون تاریک اروپا از میان رفته بود، توسط دانشمندان مسلمان حفظ و به عربی ترجمه شد.

بعدها جهان مسیحیت در سازماندهی و دانش فنی، برتری یافت و از این سرمایه برای پیروزی و سلطه بر همه تمدنهای جهان استفاده نمود و در پی آن با هر هدفی گفتگوی تمدنها تبدیل به یک گفتگوی یک طرفه شد. در نتیجه توسعه غربی و رشد چشمگیر حمل و نقل و ارتباطات که در پی آن به وجود آمد، مردم دنیا امروز به یکدیگر بسیار نزدیک تر از گذشته هستند. چه بخواهیم و چه نخواهیم حداقل در برخی جهات همه ما اکنون در یک تمدن واحد و جهانی زندگی می کنیم.

به نظر می رسد در چند سال اخیر ما به طور فزاینده درباره تمدنها نه در گذشته بلکه در زمان حاضر شنیده ایم. پیشگویی ساموئل هانتینگتون از نزاع تمدنها از زمانی که به سال ۱۹۹۳ نخستین بار منتشر شد بحثهای زیادی را برانگیخت.

همه عقلا، باید آرزوی اجتناب از چنین نزاعی را داشته باشند. یقیناً بیشتر رهبران مسلمان نیز از آن پرهیز می نمایند.

سپتامبر گذشته، یک رهبر دورانیش از یک کشور مسلمان، محمد خاتمی رئیس جمهوری ایران سخنرانی به یاد ماندنی در این موضوع در مجمع عمومی سازمان ملل متحد ایراد نمود. او اظهار داشت: «انقلاب اسلامی مردم ایران... به جای نزاع میان تمدنها و فرهنگها، گفتگوی میان آنها را ضروری می داند.» و به دنبال گفتگوی میان آنهاست. در پی پیشنهاد ایشان، مجمع در آن زمان تصمیم گرفت، سال ۲۰۰۱ را در سازمان ملل متحد سال گفتگوی تمدنها اعلام نماید.

این تمدنهای جدا در جهان امروز کدام هستند و گفتگوی آنها چه شکلی می تواند داشته باشد؟ پروفیسور هانتینگتون به درستی به این موضوع اشاره نمود که با پایان جنگ سرد، ما در حال عبور به مرحله ای هستیم که دیگر جنگ جهانی مشخصی میان ایدئولوژیهای همچون سوسیالیسم و لیبرالیسم وجود ندارد و به جای آن درگیری میان هویتهاست که در آن خیلی مهم نیست که چه باوری دارید بلکه مهم آن است که چه هستید.

اما آیا درست است که این کشمکشها را همان گونه که بین تمدنهای مختلف رخ می دهد

آنها در اثر رفتار غیر عادلانه علیه فلسطینیان و در دوران اخیر در اثر ظلمهایی که علیه مسلمانان در یوگسلاوی صورت گرفته شعله‌ور می‌شود.

امروزه مسلمانان می‌خواهند ببینند که فرهنگ و تمدنشان به طور شایسته مورد احترام قرار می‌گیرد همانطور که در گذشته این طور بود. این مسئله یقیناً امیدی است که ما همه باید داشته باشیم مشروط بر اینکه درک کنیم آن احترام امروز دیگر با اقدامات نظامی به دست نمی‌آید.

جوامع جدید، بسیار به یکدیگر مرتبط هستند و سلاحهای جدید نیز به طرز وحشت آوری، نابود کننده ارتباط میان تمدنهای جدیدی است که شکل نزاع مسلحانه به خود می‌گیرند همانطور که گذشته نیز چنین بود.

گفتگوی امروز باید از نوع صلح‌آمیز باشد. به همین دلیل است که من باور دارم گفتگو باید بر پایه مجموعه‌ای از ارزشهای مشترک صورت پذیرد.

با این تعبیر حتی اخلاقی‌ترین نسی‌گرایان، به دلیل پدیده جهانی شدن سرزنش می‌شوند. اصل «زندگی کنید و بگذارید زندگی کنند» تنها زمانی کاربرد خواهد داشت که همه فرهنگ‌ها و جوامع آن را به عنوان یک هنجار بپذیرند. با این حال شخصاً باور ندارم که زندگی کردن و اجازه زندگی دادن یک هنجار کافی برای جامعه جهانی امروز است و شاید اینجاست که من با پروفیسور هانتینگتون اختلاف نظر دارم.

من فکر می‌کنم ضروری است که ما هر جا می‌توانیم، تمایز را حفظ نموده و پاس بداریم؛ اما نه آن گونه که او پیشنهاد نموده با شناسایی جغرافیایی تمدنها به صورت مجموعه‌های مجزای فرهنگی، این امر ممکن است ظاهر تمایز فرهنگی را در سطح جهانی حفظ نماید اما هر واحد تمدنی به طرز اسفباری در سطح محلی، فرهنگی بسته و سرسخت خواهد داشت.

به نظر می‌رسد خود پروفیسور هانتینگتون در پایان کتابش، وقتی که درباره خطر آمریکای در حال چند فرهنگی شدن و یا در اصطلاح او جامعه از هم گسیخته هشدار می‌دهد از جهانی آنچنانی حمایت می‌کند، بیشتر ما با

ببینیم؟ من خیلی به این تحلیل مطمئن نیستم. گاهی گروههایی که با یکدیگر اختلاف دارند دارای فرهنگهای مشابه‌ای هستند. برخی از آنها حتی زبان مشترکی دارند.

چنین موردی برای مثال در مورد مسلمانان صرب، کروات و بوسنیایی در یوگسلاوی سابق و در مورد اقوام هوتوس و توتسی در رواندا صادق است.

البته این مطلب نیز درست است که معمولاً غیر هموطنان با یکی از طرفین نزاع بر اساس مذهب یا فرهنگ، احساس نزدیکی می‌کنند. درجه‌ای از چنین احساسی در میان مسلمانان سراسر جهان و همچنین در میان یهودیان یا انگلو ساکسونهای سفید، هنگامی که در کشمکشهای خود با گروههای دیگر، اعضای از گروه خود را می‌بینند، وجود دارد.

بدین ترتیب سنتها، ارزشها و کلیشه‌های تاریخی برای جمع نمودن برخی افراد و جدایی برخی دیگر تداوم دارد. گرچه تمدنها دیگر همچون گذشته به صورت جوهر مجزایی وجود ندارند، اما جوامع جدید هنوز نشان قدرتمند تاریخ خود را با خود دارند و هنوز با یکدیگر در طول خطوط گسل فرهنگی رقابت دارند.

در میان این خطوط گسل، امروزه بیشترین دغدغه جاری میان جوامع اسلامی و غربی است. البته این مسئله تا حدی ساختگی به نظر می‌رسد. خصوصاً برای مخاطبی که دشوار است بگوئیم مسلمان است یا غربی؟ و من مطمئنم که بسیاری هم مسلمان و هم غربی هستند. اما به طور ذهنی این مسئله می‌تواند مفروض باشد، خصوصاً شاید برای مسلمانانی که عقایدشان به شدت تحت تأثیر تاریخ هزاره گذشته قرار دارد.

بیشتر مسلمانان دقیقاً آگاهند که دین و تمدنشان زمانی در بخشهای وسیعی از اروپا، آفریقا و آسیا غالب بوده است. آنها می‌دانند که این امپراتوری به تدریج از دست رفت و تقریباً همه کشورهای اسلامی تحت سلطه مستقیم یا غیر مستقیم غرب قرار گرفتند. امروزه عصر استعمار به پایان رسیده است، اما بسیاری از مسلمانان هنوز از نابرابری آشکارشان با غرب در اقتدار سیاسی خشمگین هستند و بسیاری از آنها احساس شکست و خسران دارند. خشم

البته این مطلب نیز درست است که معمولاً غیر هموطنان با یکی از طرفین نزاع بر اساس مذهب یا فرهنگ، احساس نزدیکی می‌کنند. درجه‌ای از چنین احساسی در میان مسلمانان سراسر جهان و همچنین در میان یهودیان یا انگلو ساکسونهای سفید، هنگامی که در کشمکشهای خود با گروههای دیگر، اعضای از گروه خود را می‌بینند، وجود دارد

آن مخالف باشیم، بیشتر ما احساس می‌کنیم که گستردگی و تکثر آمریکا از نقاط مثبت آن است و اگر تلاش کند هماهنگی فرهنگی را همچون دیگر قدرتهای بزرگ ایجاد نماید در مسیر سقوط گام برداشته است. نظر این است که تمدنها با نزاع درونی که قدرت دفاع آنها را تضعیف می‌سازد از بین می‌روند و موجب می‌شوند که طعمه‌ای برای وحشیانی که بر دروازه‌ها ایستاده‌اند باشند. من گمان می‌کنم این امر بدان دلیل است که حاکمان و رهبرانی بیش از حد تلاش می‌کردند اختلافات داخلی را با این توجیه که شرایط را خطرناک می‌کند، حل و فصل نمایند. آنها خشم را سرکوب کردند و شکایات حقیقی را نادیده انگاشتند و مردم بیشتر و بیشتری را حتی در ائتلاف با دشمنان مخوف به قیام کشانند.

در حقیقت این عقیده که خارجی‌ان، وحشی، بدون هیچ تمدن و یا عقیده‌ای هستند، ارزش بررسی دارد چرا که شاید یکی از عواملی است که قدرت به اصطلاح تمدن برتر را به تحلیل می‌برد و سرانجام آن را به سقوط می‌کشاند. تاریخ تمدن اسلامی این نکته را به تصویر می‌کشد، صدها سال جهان اسلام پیشگام پیشرفت علمی و تکنیکی و دستاوردهای هنری بود. زمانی که دانشمندان مسلمان مفاهیم ریاضی هندی و فلسفی یونانی را با هم جمع کرده بودند، دولت مردان مسلمان در حال تصفیه و بازسازی عقاید پادشاهی ایرانی و بیزانسی بودند.

دانشمند بزرگ یهودی همچون میمونی توانست در خدمت حاکمان مسلمان بدرخشد و بعدها امپراتوری عثمانی از یهودیان و مسیحیانی که از آزار حکومت‌های مسیحی گریخته بودند حمایت نمود.

در واقع عثمانیها برای چندین قرن حکومت کارآمدی را در منطقه‌ای برپا کردند که مدیترانه جنوبی و شرقی و منطقه بالکان را شامل می‌شد. امپراتوری آنها برای مدت طولانی نمونه باشکوهی از پلورالیزم فرهنگی و قومی بود که ما هنوز باید از آن چیزهای زیادی یاد بگیریم. با این حال متأسفانه همین امپراتوری عثمانی به تفکر اسلامی متکلمان محافظه کاری که مخالف همه نوآوریها - از قهوه تا دستگاه چاپ

- بودند، اجازه داد تا مسلط شوند. نتیجه این بود که - در شرایطی که غرب در حال جراحی خود از طریق پذیرش خردگرایی در معرفت بود - در مهم‌ترین حکومت اسلامی زمان، دین به عنوان مانعی برای اصلاحات دیده شود و مدرنیزاسیون به عنوان چیز ذاتا ضد مذهب قلمداد گردد.

به نظر می‌رسد برخی از تلاشهای جاری برای بازگرداندن عظمت اسلامی نیز به شکست خواهد انجامید چرا که به جای آزاد نمودن اذهان از تاریک اندیشی در تلاش برای بستن حتی محکم‌تر آنها است.

این مسئله مخصوصاً درباره آن جنبشهایی که به خشونت به عنوان ابزار، توسل می‌جویند و پیام روشن قرآن را که می‌فرماید هیچ اجباری در دین نیست، نادیده می‌گیرند، صادق خواهد بود. ترس من از آن است که این مسئله تنها باعث از خود بیگانگی بیشتر شود.

با این حال مطمئنم که هیچ نزاع اجتناب ناپذیری میان عقیده و مدرنیته در اسلام نیست. متفکران مسلمان، در هر کجا باید مطابق با بهترین سنتهای تفکر اسلامی مثل سنت اجتهاد یا تفسیر آزاد باشند نه فقط در کلام و فقه بلکه در همه هنرها و علوم، علما باید مسلمانان را تشویق کنند تا آزادانه تحقیق نمایند که در فرهنگهای دیگر همچون فرهنگ خودشان چه چیزی خوب و چه چیزی بد است. همه ماهایی که از کشورهای در حال توسعه می‌آییم نیاز داریم بفهمیم که بزرگ‌ترین فاصله میان جهان پیشرفته و در حال توسعه، فاصله علم و دانش است. بر این فاصله تنها به وسیله تحقیق روشنفکرانه و آزاد و تفکر شجاعانه پلی زده خواهد شد.

حرکت ما به سوی آینده در حالی که سنگ بنای، سنت ما در عقیده و رسوم را حفظ می‌نماید، آزاد نمودن ذهنمان برای فهم و درک جهانی است که به طور مداوم در حال تغییر است.

اگر این خلدون امروز زنده بود، مطمئنم این پیام او به مسلمانان جهان بود: با بهترین سنن گذشته‌تان زندگی کنید و نقش کامل خود را در آینده‌ای از حیات مشترک با حفظ تعادل مداوم میان سنن مختلف، ایفا نمایید.

با این حال
مطمئنم که

هیچ نزاع

اجتناب ناپذیری

میان عقیده

و مدرنیته در

اسلام نیست.

متفکران

مسلمان، در

هر کجا باید

مطابق با بهترین

سنتهای تفکر

اسلامی مثل

سنت اجتهاد

یا تفسیر آزاد

باشند نه فقط

در کلام و فقه

بلکه در همه

هنرها و علوم،

علما باید

مسلمانان را

تشویق کنند تا

آزادانه تحقیق

نمایند که در

فرهنگهای دیگر

همچون فرهنگ

خودشان چه

چیزی خوب و

چه چیزی بد

است

۵۳

فروغ وحدت

فصلنامه آموزشی پژوهشی

دانشگاه مذاهب اسلامی

سال اول / شماره ۱۴ / زمستان ۸۷



هر منطقه از دنیا و در درون هر جامعه بپذیریم و حتی برای آن بسترسازی کنیم. به این دلیل است که من از سخنرانی امروز* خرسندم، حضور نه فقط در یک مرکز مطالعات اسلامی، بلکه در یک مرکز مطالعات اسلامی در بریتانیا یک کشور مهم غربی و در آکسفورد به عنوان یک کانون تاریخی آموزش غربی خوب است که چنین مرکزی با این دانشگاه بزرگ همراه است. امیدوارم که در آینده همراهی حتی نزدیک تر شود زیرا مرکز برنامه های آموزشی و

کوتاه سخن آنکه اگر بنا باشد هر حکومت ارتدوکسی قوانین خود را به همه شهروندانش به زور تحمیل نماید، اصول اخلاقی دنیای ما نخواهد توانست به سادگی «زندگی کنید و اجازه زندگی دهید» باشد. این مسئله به غیر از این است که یک یا دو حکومت ابر قدرت بخواهند خواسته و فرهنگشان را بر کشورهای دیگر که متقاضی حفظ و تعمیم فرهنگشان هستند اعمال نمایند. به عکس ما باید حضور سنتهای مختلف را در

تحقیقاتی خود را توسعه خواهد داد. همچنین بسیار باعث خرسندی من است که از گامهای شاهزاده پرنس ولز که از این جایگاه، شش سال قبل بدهی‌ای را که تمدن غرب به جهان اسلام دارد به طور کامل پذیرفت پیروی کنم، بسیاری از شما به خاطر دارید که ایشان نه تنها درباره سهم مسلمانان در فرهنگ اروپا در قرون میانه و رنسانس اظهاراتی داشته، بلکه صحبت از میلیونها مسلمانی کرد که امروز در غرب زندگی می‌کنند و یک میلیون از آنها یا احتمالاً بیشتر اکنون اینجا در بریتانیا هستند. ایشان می‌گفتند: این افراد، افراد ارزشمندی در بریتانیا هستند و البته چنین است. بیشتر از آن من می‌گویم که جوامع مسلمان امروزه بخش مهم جامعه غربی هستند. آنها یکی از نمادهای غرب مدرن را نشان می‌دهند. حضور آنها یک گفتگوی تمدنها یا حداقل سنتها را در غرب میسر می‌سازد. آنها سنن خود را به این گفتگو می‌آورند و آنها برای مطالعه سنتهای دیگر که برخی از آنها تاریخ طولانی‌تری در جوامع غربی دارد جایگاه بهتری دارند. آنها می‌توانند آنچه را که در این سنن، ارزشمند می‌یابند جذب کنند، آن را در جهان بینی و روش زندگی خود ادغام نمایند و همچنین آن را به مسلمانان در کشورهای دیگر خصوصاً آنهایی که پیوندهای خانوادگی نزدیک دارند انتقال دهند. من فکر می‌کنم جوامع مسلمان غربی در نسلهای آینده به عنوان یک منبع مهم نوسازی و الهام در تفکر اسلامی مشاهده خواهند شد.

بنابراین گفتگو میان تمدنها باید یک گفتگو در درون جوامع و همچنین در بین آنها باشد، وقتی گفتگو برای رشد فرهنگ ضروری است چه در سطح ملی، چه در سطح بین‌المللی، باید گفتگویی برخاسته از احترام متقابل باشد. هدف از بین بردن تفاوتها در میان افراد بشر نیست بلکه نگاه‌داشتن و حتی هدایت آنها به عنوان یک منبع نیرو و قدرت است.

این است اصول اخلاقی جهانی که بدان احتیاج داریم، یک چهارچوبی از ارزشهای مشترک، احساس انسانیت مشترکمان که در آن سنن مختلف می‌توانند با هم زندگی کنند.

مردم باید بتوانند از سنن خود پیروی کنند بدون آنکه به یکدیگر جنگ را تحمیل کنند. آنها باید آزادی کافی برای تبادل آراء خود داشته باشند. آنها باید بتوانند که از یکدیگر بیاموزند.

همان گونه که قرآن می‌فرماید: «ای انسانها شما را از یک زن و مرد آفریدیم، و شما را به صورت ملتها و قبایل قرار دادیم، که یکدیگر را بشناسید» یک مفسر بزرگ می‌افزاید «نه یکدیگر را تحقیر کنید.»

و این بدان معناست که هر ملت باید نه تنها به فرهنگ و سنن دیگران احترام بگذارد، بلکه باید به شهروندان خود از زن و مرد به یک اندازه نیز آزادی دهد تا برای خود فکر کنند. همان طور که آقای خاتمی در مجمع عمومی گفت: ما باید تشخیص دهیم که هم مردان و هم زنان اجزای ارزشمند بشریت هستند که به یک اندازه ظرفیت برای تحول عقلی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دارند و آن تحول پایدار تنها از طریق شرکت گسترده مردان و زنان در حیات اجتماعی میسر است.

همه ادیان و سنن بزرگ وقتی به اصول اساسی هدایت بشر یعنی: دستگیری، عدالت، محبت، احترام متقابل، تساوی بشر در پیشگاه خدا می‌رسند همپوشی دارند.

این چیزی است که برای حکومت‌های همه جهان، ارائه سنتهای بسیار متفاوت دینی و فرهنگی را میسر ساخته تا از اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر توافقات جزئی‌تر بین‌المللی که از آن سرچشمه می‌گیرد حمایت کنند. در این زمینه هیچ چیزی مهم‌تر از آزادی اندیشه و بیان نیست.

این آزادیها انسانها را قادر می‌سازد تا به یکدیگر گوش دهند، به سنن یکدیگر احترام بگذارند و از یکدیگر بیاموزند از هر چیز دیگری که ما به عنوان مشخصه در یک فرهنگ و تمدن خاص تعریف می‌کنیم. این برای ما حیاتی‌تر است و نباید هرگز از آنها جدا شویم.

* این متن ترجمه با اندک تلخیص خطابه‌ای است که در ۲۸ ژوئن ۱۹۹۹ در مرکز مطالعات اسلامی دانشگاه آکسفورد ایراد شده است.

بنابراین گفتگو میان تمدنها باید یک گفتگو در درون جوامع و همچنین در بین آنها باشد، وقتی گفتگو برای رشد فرهنگ ضروری است چه در سطح ملی، چه در سطح بین‌المللی، باید گفتگویی برخاسته از احترام متقابل باشد. هدف از بین بردن تفاوتها در میان افراد بشر نیست بلکه نگاه‌داشتن و حتی هدایت آنها به عنوان یک منبع نیرو و قدرت است.